

نقد و بررسی رمان «متشکرم؛ از ته دل!» اثر «جین بیوکنن»

## پاسخ‌های درون به پرسش‌های بیرون

حسن پارسایی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مال جامع علوم انسانی

نام کتاب: متشکرم؛ از ته دل

نویسنده: جین بیوکنن

برگردان: پروین علی پور

ناشر: افق

نوبت چاپ: نخست/ ۱۳۸۹

شمار صفحات: ۱۶۸ صفحه

شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

قیمت: ۲۸۰۰ تومان



انتخاب موضوع برای داستان و رمان نشانگر چگونگی نگاه نویسنده به انسان و زندگی است و هم‌زمان به اولین پیش‌زمینه‌های کنش‌زا و نامتعارف داستان‌نویسی هم شکل می‌دهد. در پیرامون هر نویسنده‌ای و حتی در زندگی خود او موضوعات بسیاری وجود دارند، اما این‌که او سراغ کدام یک از آن‌ها می‌رود نکته‌ای محوری و تعیین‌کننده است. «جین بیوکنن» نویسنده‌ی رمان «متشکرم، از ته دل» موضوع و کاراکترهای رمانش را از حیطه‌ای برمی‌گزیند که همواره نیاز به عطف و توجه داشته و دارد؛ او به بخش آسیب‌دیده و در عین حال تعیین‌کننده‌ای از جامعه

می‌پردازد که زمینه‌ساز و شکل‌دهنده آینده و سرنوشت هزاران انسان محسوب می‌شود، به سراغ کودکان بی‌سرپرست و بی‌جایگاه جامعه می‌رود و می‌کوشد نادیده و ناانگاشته‌های زندگی آنان را آشکار نماید. بنابراین، از همان آغاز حساسیت‌های جامعه‌شناختی و تأکید بر انتقاد اجتماعی مبتنی بر یک تحلیل داستانی مدنظر نویسنده است.

کاراکتر محوری رمان «متشکر، از ته دل» دختر بچه شش‌ساله‌ای به نام «هیتی» است که پدر، مادر و برادر کوچکش را در آتش‌سوزی یک خانه اجاره‌ای ارزان‌قیمت واقع در نیویورک از دست می‌دهد و مجبور می‌شود سر از پرورشگاه در بیاورد. این دختر بچه بعد از سه سال، یعنی در سن ۹ سالگی که سن حساسی به حساب می‌آید با قطار راهی بزااسکار می‌شود تا یکی از روستائیان، او را به فرزندخواندگی بپذیرد؛ رمان «متشکر، از ته دل» اثر «جین بیوکنن» با این آغاز کنش‌مند و پرسش‌زا آغاز می‌گردد و خواننده مترصد است که بفهمد چه بر سر این دختر ۹ ساله بی‌خانمان خواهد آمد.

معمولاً بهترین شیوه برای تجسم رنج‌ها و مصائب طاقت‌فرسای زندگی چنین دختری، آن است که روی موقعیت‌ها و شرایط زندگی او تأکید شود و هم‌زمان واکنش‌ها و عکس‌العمل‌های روحی و روانی او به تصویر درآید تا آن تأثیرگذاری لازم و نهایی محقق گردد. اگر این برون‌نمایی و تصویرگری روحی و روانی از طریق به‌کارگیری زبان و روح خود کاراکتر انجام شود، در آن صورت ایده‌آل‌ترین حادثه ممکن، یعنی خلق اثری کنش‌زا، زنده و واقع‌گرایانه رخ می‌دهد و خود رمان کاربری اقدامی مستندگونه را برای آسیب‌شناسی جامعه و حقانیت انتقاد اجتماعی خواهد داشت، اما این که آیا «جین بیوکنن» چنین شیوه‌ای برگزیده و یا کلاً در نگارش رمان موفق بوده است یا نه، نیاز به بررسی و تحلیل دارد.

او در همان آغاز رمان موقعیت‌های تأثیرگذار و کنش‌زایی می‌آفریند که در حقیقت به بازتاب‌های روحی و روانی «هیتی» مربوط می‌شوند و زمینه‌ساز گمانه‌های ذهنی خواننده و در نتیجه، شتابگر حرکت چرخه داستانی اثر به حساب می‌آیند. در نشان دادن این موقعیت‌های آغازین به هر دو جنبه بیرونی و درونی رویدادها توجه شده است؛ اولین موقعیت خارج از پرورشگاه که در بزااسکار شکل می‌گیرد، انتخاب شدن جبرآمیز و یک‌سویه او را برای آغاز یک زندگی محتوم و ناخواسته نشان می‌دهد؛ این موقعیت شباهت انکارناپذیری به بازار فروش بردگان دارد:

«مردم دورمان حلقه زدند و طوری که انگار می‌خواهند اسب بخرند، سر تا پامان را برانداز کردند. آن‌ها هُل‌مان می‌دادند، سیخونک‌مان می‌زدند، به عضلات‌مان دست می‌مالیدند و دندان‌هامان را واری می‌کردند. نمی‌دانستم آیا یکی از آن‌ها مرا می‌خواهد؟» (ص ۱۳)

شیوه «جین بیوکنن» در آشکارسازی واقعیات زندگی باورپذیر و بی‌پیرایه است. او زمینه اصلی و جبرآمیز زندگی

«هیتی» را به چیزی جز همان بی‌خانمانی و غم‌نان نسبت نمی‌دهد که جزو نیازهای اولیه و بیولوژیکی هر موجود جاننداری به حساب می‌آید؛ به عبارتی، تعریف انسان در موقعیتی شبیه آن چه «هیتی» با آن روبه‌روست، مساوی با «شکم و نیازهای آن» است:

«آقای بل پرسید: «هیتی! نظرت می‌خواهد با این مرد بروی؟» نمی‌دانستم بگیرم! به چشم من تمام کشاورزها درست عین هم بودند؛ جز این که بعضی‌ها بچه‌هاشان همراه‌شان بود. فکر کردم لابد این یکی بچه ندارد که با خودش نیاورده است. پس... احتمالاً غذای بیش‌تری به من می‌رسد. با حرکت



سر به آقای بل گفتیم که موافقم» (ص ۱۴).

او برای آن که حد تصورات خواننده را در رابطه با نوع کاراکتر داستان هم‌ارز کند، ابتدا با نگاه استقرایی میزان دقت و عاطفه‌ورزی «هیتی» را نسبت به آن چه پیرامونش هست و یا رخ می‌دهد، نشان می‌دهد تا خواننده شدت درد و رنج او را هنگام وقوع حادثه‌ای ناگوار و یا قرار گرفتن در یک موقعیت دشوار و آزاردهنده مجسم نماید؛ بنابراین، یکی از وجوهات و صفات برجسته شخصیت «هیتی» حساس بودن و توجه به جزئیات است:

«خانه، خاکستری رنگ‌پریده بود. تنها چند لکه سفیدی که گله‌گله رویش نشسته بود، نشان می‌داد که زمانی سفید بوده است. جلو ساختمان ایوان وسیعی با دو صندلی گهواره‌ای رنگ و رو رفته بود که با وزش باد به آرامی تکان‌تکان می‌خوردند؛ طوری که انگار اشباح در آن نشسته‌اند! گربه بزرگ خاکستری رنگ که هنری گفت اسمش کلود است خود را جمع و جور کرده و روی یکی از صندلی‌ها لم داده بود. گربه نگاهی به من انداخت و با بی‌توجهی پلک زد. حیاط خانه، مثل بیش‌تر خانه‌هایی که در بزاسکا دیده بودم خشک و بی‌دار و درخت بود. مرغ‌ها در جست‌وجوی دانه، این سو و آن سو می‌پلکیدند. چند کدو حلوایی نارنجی که در باغچه آفتاب سوخته به چشم می‌خوردند. تنها رنگ واقعی‌ای بودند که از هنگام پیاده شدن از قطار دیده بودم. تازه، روی آن‌ها را هم باد بی‌امان یا گرد و غبار پوشانده بود» (صص ۱۹ و ۲۰).

«جین بیوکنن» برای اثبات هر چه بیش‌تر تأثیرپذیری‌های عاطفی کاراکترش و به اقتضای موقعیت‌های پیش آمده، توصیف‌هایش را به زبانی کاملاً داستانی ارائه می‌آهد تا هم‌گونگی و میزان تأثیرگذاری و باورپذیری موقعیت‌ها و واکنش‌های کاراکترش بخش‌های بی‌چون و چرایی از همان واقعیت‌های جامعه را به نمایش بگذارند و زمینه انتقاد اجتماعی در ذهن خواننده شکل بگیرد:

«در اتاقم روی تخت باریکم، در حالی که زیر لحاف و چند پتوی نازک پشمی می‌لرزیدم، دراز کشیدم. از پنجره ماه را تماشا کردم که به سردی از پشت ابرهای آبی - خاکستری می‌تابید. خودم را بغل کردم، به سقف اتاق زل زدم و به صداهای خانه گوش دادم. از حیاط صدای سر بالا، سر پایین رفتن سگ‌ها می‌آمد. هنری داشت در اتاق زیر اتاق من، به آرامی با الیزابت صحبت می‌کرد، زغالی در بخاری با صدا ترکیب و ترق و توروق راه انداخت. دلم هوای چیزی آشنا کرده بود. اما هیچ چیز آشنایی نبود. آشفته و نامنظم خوابیدم و در طول شب چند بار گریه کردم. وقتی بیدار شدم بالش پَرَم خیس و سرد بود» (صص ۳۱ و ۳۲).

«هیتی» به دلیل فقدان پدر و مادر و محروم شدن از داشتن خانواده همواره می‌کوشد جایگزینی برای والدینش بیابد؛ یعنی از همان نیاز اولیه و اساسی‌اش نمی‌گذرد و ضمناً سن او هم اقتضا می‌کند که همان را اصلی و محوری تصور نماید. اما اطرافیانش به چشم یک خدمت‌کار به او می‌نگرند و این او را رنج می‌دهد:

«آقای باسکامب گفت: «خب، دختر جانم! شانس آوردی که آمدی تو خانواده جانسن. آدم‌های شریفی هستند. هنری را از قدیم و ندیم می‌شناسم. خدا می‌داند وسعش می‌رسد که خدمت‌کار نگه دارد.» احساس کردم که صورتم سرخ شد. خدمت‌کار! و چون جوابی ندادم آقای باسکامب با دست‌پاچی صدایش را صاف کرد» (ص ۴۵).

نویسنده به نیازهای حداقلی و کودکانه «هیتی» نیز نظر دارد و می‌کوشد روح و روان کودکانه او درگیر و دار حوادث و موقعیت‌ها و هنگام معاشر بودن با آدم‌های بزرگسال ناپده گرفته نشود و خواننده همواره او را در جایگاه یک کودک ۹ ساله قرار بدهد؛ توجه «جین بیوکنن» به این نیازها تأکیدی بر محرومیت‌های کاراکتر محوری رمان نیز هست. «هیتی» از «کودک بودن» و «کودکی کردن» محروم شده است؛ وقتی به مغازه آقای «باسکامب» وارد می‌شود، همه نگاه‌های او به عروسک روی قفسه مغازه است:

«روی قفسه‌ای در طرف دیگر مغازه ویترونی پُر از عروسک‌های چینی جور واجور بود. یکی از عروسک‌ها که موهای مشکی فرفری داشت، چشمم را گرفت. عروسک داشت لبخند می‌زد و دو تا چال روی لُپ‌های صورتی‌اش افتاده بود. آرزو کردم که ای کاش می‌توانستم عروسکه را به خانه ببرم و با آن خاله بازی کنم. شب‌ها آن را در رختخوابم بخوابانم تا وقتی که در تاریکی بیدار می‌شوم، سفت بغلش کنم. می‌توانستم اسمش را هم مولی بگذارم» (صص ۴۵ و ۴۶).

نویسنده واکنش‌های رفتاری و ذهنیت‌های آدم‌های گوناگونی را که به مکان‌ها و طبقات اجتماعی مختلف و گروه‌های سنی متفاوت تعلق دارند، نسبت به بی‌خانمانی و بی‌کسی «هیتی» به نوبت ارزیابی می‌کند و در این میان زخم‌زبان‌های آگاهانه و ناآگاهانه و طرز تلقی‌های غیرانسانی و یا تحقیرآمیز آنان را از چنین دختر بی‌خانمانی به

تصویر می‌کشد تا آسیب‌شناسی موضوع در قالب یک تحلیل اجتماعی، فرهنگی و تربیتی انجام شود و زمینه‌های انتقاد اجتماعی رمان تقویت گردد؛ حتی کشیش هم در رابطه با موقعیت «هیتی» برداشت‌های ذهنی و عاطفی درستی ندارد و واکنش‌های او بیش‌تر مبتنی بر دل‌سوزی‌های خودخواهانه است؛ او در صدد است که دختر را قبل از حل شدن مشکلاتش، هر یک‌شنبه به زور به کلیسا بکشاند و پیرامون کمک کلیسا به یتیمان و کودکان بی‌سرپرست وعظ و خطابه ریاکارانه‌ای راه بیندازد (صفحه ۴۹). در سطور زیر نوع حادثه‌ای که رخ می‌دهد تحقیرشدگی «هیتی» را به اوج می‌رساند؛ لباسش از صندوق صدقات جنسی کلیسا تهیه می‌شود:

«موقعی که گاری به آن‌جا رسید مرد ریزنقشی با ردای سیاه، شتابان بیرون آمد تا به ما خوش‌آمد بگوید، مرد همان‌طور که دست‌های هنری را تکان‌تکان می‌داد، گفت: «هنری! حالت

چه‌طوره؟ الیزابت چه‌طوره؟ قصد داشتیم سری بهش بزنم. خب، این طفلک بینوا کیه؟ شنیدم که یکی از آن آن یتیم‌های کوچک را به خانه بردی.» چنان تند صحبت می‌کرد که انگار عصبی است. هنری گفت: «کشیش شیلر، این اسمش هیتی است. چند تا لباس احتیاج دارد.» - «خب، باشد. باشد. بیاید تو. الان برایش جور می‌کنیم. دنبال آن‌ها از پله‌های چوبی بالا رفتم و به داخل کلیسا قدم گذاشتم. صندوق صدقات در اتاق پشتی بود. کشیش شیلر و هنری چیزهایی سوا کردند و به من دادند که بینم اندازه‌ام هستند یا نه» (صص ۴۷ و ۴۸).

به اقتضای پس‌زمینه‌های اولیه رمان و تأکید نویسنده بر حساسیت‌های «هیتی»، واکنش‌های این کودک در قبال محرومیت‌ها و تحقیرشدگی‌ها خیلی هنرمندانه نشان داده شده است و حتی از روی این واکنش‌ها که گاهی عتاب‌آمیز و عصیان‌گرایانه هم هست، می‌توان به یکی دیگر از ویژگی‌های این کودک پی برد؛ او در عالم کودکی‌اش همه چیز را با هم به قیاس درمی‌آورد و می‌سنجد. در نتیجه، به تناقضات، نامهربانی‌ها و بی‌عدالتی‌ها بیش‌تر توجه می‌کند؛ مهارت «جین بیوکنن» در تصویر کردن این حالات به شخصیت‌پردازی کاراکتر اصلی رمان کمک زیادی کرده و حالتی شرطی به حضور او در داستان بخشیده است؛ طوری که هر وقت «هیتی» در متن ظاهر می‌گردد موقعیت دردناک او هم همواره به ذهن خواننده متبادر و تداعی می‌شود. در این رابطه زبانش هم کاملاً گویای زبان حال اوست:

«با خشم نگاهش کردم و در دل گفتم: «آره! این لباس‌ها جان می‌دهند برای ما یتیم‌های کوچک بی‌نوا!» در نظر آوردم که اگر پدر و مادرم زنده بودند، اگر پرورشگاهی نبودم، اگر کسی دوستم داشت...، چه لباس‌هایی می‌پوشیدم! در آن صورت احتمالاً یک پیراهن آبی آسمانی با دکمه‌های مرواریدی

داشتم» (ص ۴۹).

استفاده نویسنده از عناصر و عوامل جنبی نیز برای ادراک موقعیت «هیتی» ستودنی است و متناسب با ذهنیت و عادت خود کاراکتر، خواننده را هم به قیاس و سنجش و مقایسه داده‌ها وادار می‌کند؛ در موقعیت زیر روی «گربه» تنهای خانه تأکید زیادی شده است و البته نویسنده در صفحات قبل هم همواره به این گربه تنها که جای یک عروسک یا یک دوست را برای «هیتی» پُر کرده است، می‌پردازد؛ در نتیجه، به‌طور هم‌زمان موقعیت «گربه تنها» وجهی شرطی و تمثیلی پیدا می‌کند و خواننده رمان، موقعیت خود «هیتی» و وضعیت موجود او را با این گربه همسان و مشابه احساس می‌کند؛ هر کدام از آن‌ها تصویر موقعیت و وضعیت دیگری به حساب می‌آیند؛ این همسانی موقعیت سبب شده که آن‌ها دوستان هم نیز باشند و تنهایی و بی‌کسی و کمبودهای عاطفی‌شان را به کمک هم تا حدی جبران نمایند؛ «هیتی» از شدت تنهایی با این گربه حرف هم می‌زند:



«آن شب با احساس جسم سنگینی روی پاهایم از خواب پریدم. آن جسم گرم بود. فکر کردم شاید هنری پتویی اضافه روی پاهایم انداخته است. ولی وقتی پاهایم را تکان دادم، آن هم تکان خورد! کلود بود! گریه را با پاهایم هل دادم و کنار زدم. یک دقیقه بعد دوباره برگشت، بی حرکت دراز کشیدم و او خود را دم پاهایم گلوله کرد. کلود تا صبح خودش را به سر تخت رسانده بود! بنابراین، موقعی که چشمم را باز کردم، با صورتی پشمالو روبه رو شدم! همان طور در تخت ماندم. کلود به آرامی در کنارم خرخر می کرد و من به صداهای صبحگاهی خانه گوش می دادم... صدای چرچ چروق زغال های بخاری، صدای تاپ تاپ رفت و آمد هنری و صدای قوقولی قوقوی خروس. به کلود گفتم: «امروز قرار است یاد بگیرم که دختر مزرعه بشوم!» کلود سرش را بلند کرد و پلک زد. من هم در جوابش پلک زدم. آهی کشیدم و گفتم...» (صص ۵۵ و ۵۶).

این دختر ۹ ساله، معرف و شناساننده مکان، مردم و اوضاع فرهنگی و اجتماعی جامعه مورد نظر داستان هم هست؛ او همه چیز را به توصیف درمی آورد و نشان می دهد. چنین به نظر می رسد که اگر او به عنوان یک فرزندخوانده یا به این مکان نمی گذاشت و وارد خانواده «هنری» نمی شد، شاید جغرافیای طبیعی و انسانی محل و چگونگی زندگی مردم شهر و روستا برای خواننده ناشناخته و نامکشوف می ماند. او در بطن توصیف هایش همیشه نیازها و کمبودهای خودش را هم به شکل تلویحی به زبان می آورد:

«شهرک از یک ردیف ساختمان آجری دو سه طبقه در دو سوی خیابانی وسیع درست شده بود. مردم گاری هاشان را به موازات اتومبیل ها وسط خیابان نگه داشته بودند. هنری اسبها را بست و ما به طرف مغازه خرازی راه افتادیم. سر راه به یک عکاسی رسیدیم. از پشت شیشه عکاسی، زن و شوهری را دیدم که با دخترشان ژست گرفته و منتظر بودند که عکاس عکسشان را ببیند. دختر پیراهن آبی آسمانی بالاتنه کوتاه با دکمه های ریز مرواریدی و کفش ورنی مشکی و سگک دار پوشیده بود. موهای طلایی اش را حلقه حلقه رو به بالا جم کرده و با روبان های آبی بسته بود. مادر، روی صندلی پشت بلندی تنگ دل دخترش نشسته بود و به او لبخند می زد و پدر پشت سر آنها ایستاده، دست هایش را سبک، روی شانه هاشان گذاشته بود. او هم لبخند به لب داشت. فکر کردم آیا آن دختر کوچولو می داند که چه قدر خوشبخت است؟ بغل دست عکاسی، مغازه نانوايي بود و ویتربینش پُر بود از کیک و نان معمولی و نان ساندویچی قهوه ای مایل به زرد. بوی خوش نان دهانم را آب انداخت» (صص ۴۳ و ۴۴).

«جین بیوکن» نویسنده رمان «متشکر، از ته دل» در خلق موقعیت های نفس گیر بسیار توانمند است. مخصوصاً حالات درونی و موقعیت های بیرونی را به طور هم زمان و به عنوان برآیندی از هم دیگر به گونه ای هنرمندانه نشان می دهد. اغلب توصیف هایش حاوی بن مایه های روان شناختی و جامعه شناختی قابل توجهی است. او هیچ گاه حادثه، موقعیت و حالتی را به طور مجرد و بی واسطه نمی بیند. به همین دلیل همه واکنش ها و حالات، شکل ترکیبی و با واسطه دارند و همواره تحلیلی هم جلوه می کنند. ضمناً رمان «متشکر، از ته دل» از لحاظ بصری و عینیت بخشیدن به مفاهیم و حالات، اثری درخشان و مثال زدنی به شمار می رود.

گاهی موقعیت ها و رخدادها همانند صحنه های یک فیلم مستند- داستانی به نظر می رسند و به دلیل برخورداری از همان بن مایه های روان شناختی و جامعه شناختی عمیقاً تأثیر گذارند:

«همین که وارد اتاق شدم، همه ساکت شدند و به من زل زدند. مادر بزرگ گفت: «این هیتی است، دختر هنری و الیزابت.» چشم گرداندم و به قیافه اطرافیان نگاه کردم. همه لبخند دل سوزانه ای بر لب داشتند. تردید نداشتم که در دل شان می گفتند یتیم بینوای کوچولو! سرم را پایین انداختم و به پاهایم نگاه کردم. کفش های کهنه شل و ول، حتی از موقعیتی که گیرم آمده بود، درب و داغان تر بودند! احساس دست پاچگی و ناراحتی کردم. مادر بزرگ مرا دختر هنری و الیزابت معرفی کرده بود... گو این که در واقع خدمت کار بودم» (صص ۱۳۲ و ۱۳۳).

احساس بیگانگی و سربار بودن در تمام طول داستان همراه «هیتی» است. او به علت ذهن تحلیلی و قیاس گری که دارد دائم خود و موقعیت اش را با کودکانی که دارای والدین هستند و در جمع یک خانواده زندگی می کنند، می سنجد و در این میان تحقیرهای گفتاری و رفتاری دیگران هم مزید بر علت شده است؛ آن ها همیشه او را به «یتیم» و بی کس و کار بودن متهم می کنند و موقعیت او که در اصل باید سبب جلب محبت و یاری دیگران شود، به تشدید نفرت از او و خواری هر چه بیش ترش منجر شده است. او یکه و تنها در برابر همه این ناملايمات به زندگی رنج بار و دردناک خود ادامه می دهد. نویسنده می گوشت حس «هم موقعیت» شدن با او را به خوانندگان اثر انتقال

دهد و تناقضات و عارضه‌مندی‌های اجتماعی و تربیتی جامعه را نیز آشکار نماید. «جین بیوکن» رویکرد افراطی و امپرسیونیستی به اثر ندارد و چیزی را به زور و با تشدید و بزرگ‌نمایی و یا عاطفه‌گرایی صرف ارائه نمی‌دهد. او فقط آن چه را که واقعاً باورپذیر و رخ‌دادنی است، می‌نماید و به حدی هنرمندانه و هوشمندانه این کار را می‌کند که خود رخدادهای آدم‌ها، فضا و موقعیت‌های داستان، ذهن مخاطب را به انتقاد اجتماعی از آن چه رخ می‌دهد، برمی‌انگیزند. رمان «متشکر، از ته دل» اثر «جین بیوکن» در توصیف حالات، متکی به زبان و حالت عاطفی خود کاراگر کم‌سن و سال اثر است و به همان بسنده می‌کند. خواننده «هیتی» را در همه حال در همان سن و سال و ویژگی عاطفی خودش می‌بیند؛ به این دلیل حضورش را از همان آغاز داستان می‌پذیرد و باور می‌کند؛ نویسنده «هیتی» را فراتر از خود نمی‌برد و چیزی هم از او نمی‌کاهد، بلکه دنیای بیرونی و درونی او را به شیوه‌ای رئالیستی و باورپذیر نشان می‌دهد:

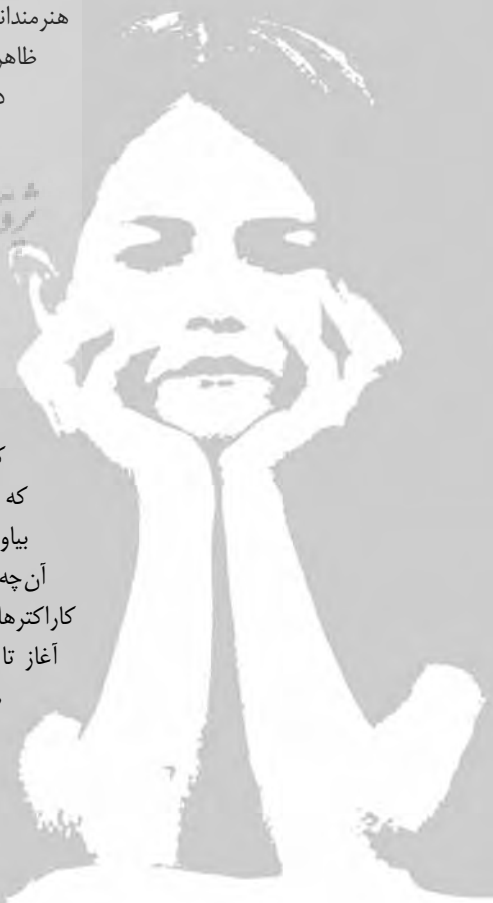
«چیزی نگفتم. نگفتم ترک کردن خانواده و از دست دادن آن از زمین تا آسمان با هم فرق می‌کند! نگفتم من به بزاسکا نیامدم که خدمت‌کار بشوم! بار دیگر از پنجره به بیرون نگاه کردم. هنری بازویش را دور شانه‌های توماس گذاشته و پشتش به من بود. توماس که دید دارم نگاهش می‌کنم، زبانش را برایم درآورد. به خودم گفتم می‌خواهد به من حالی کند که این خانواده اوست! می‌خواهد به من بفهماند که من جزو خانواده‌اش نیستم» (ص ۱۳۷).

گاهی رفتارهای نسنجیده و حساب نشده و صرفاً عاطفی دیگران «هیتی» را علاوه بر عتاب و ناخشنودی به سوی خشم و حسادت هم سوق می‌دهد: «وسوسه آن همه غذا نمی‌توانست از وحشت نشستیم کنار آن توماس عجوبه کم کند! من مانده بودم که آن پسر چه تحفه‌ای است که هنری جانش برایش درمی‌رود» (ص ۱۳۹). ریزه‌کاری‌ها و ابتکارات تلویحی و هنرمندانه «جین بیوکن» که به‌طور خودبه‌خودی و طبیعی و با توجه به خصوصیات خود آدم‌ها و روند حوادث داستان جلوه‌گر شده است، ذهن مخاطب را به‌طور غیرمستقیم و به اقتضای خود داده‌های اثر با رویدادها، آدم‌ها و موقعیت‌ها همراه می‌کند؛ وقتی مادر هنری خود را به عنوان مادر بزرگ «هیتی» به او معرفی می‌کند، «هیتی» در ادامه روایت داستان او را مادر هنری (صص ۱۳۱ و ۱۳۲) نمی‌نامد، بلکه به او عنوان «مادر بزرگ» می‌دهد (صص ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷ و...) و این نشان‌گر آن است که شدیداً به محبت و این‌که عضو خانواده‌ای باشد، نیاز دارد.

سطور زیر یک تابلوی بصری دراماتیک است که با توانمندی‌های متمایز و نامتعارف در نهایت ایجاد خلق شده است و می‌توان آن را جزو بخش‌های مثال‌زدنی و ماندگار ادبیات داستانی به حساب آورد؛ در این سطور کوتاه حواس پنج‌گانه، روان‌شناختی کاراکترها و توجه به موقعیت و شرایط متناقض و پارادوکس‌دار اجتماعی به شیوه‌ای هنرمندانه کاربری پیدا کرده است. در ادامه همان ابتکارات خاص نویسنده، شاهد توجه «هیتی» به ظاهر و وضعیت زندگی کودکان و نوجوانان دیگر هستیم؛ او مخصوصاً به موقعیت و شرایط دختران دیگر که تناقضات موجود را در رابطه با هم‌جنس بودن با آن‌ها آشکارتر می‌کند، توجه بیش‌تری دارد:

«به جز من و توماس، پنج بچه دیگر هم سر میز کوچک نشسته بودند؛ چهار پسر بچه و یک دختر تقریباً شش ساله. دخترک پیراهن زرد کم‌رنگ پوشیده و موهای فری طلایی‌اش را با روبان ساتن سفید بود. کفش‌های ورنی مشکی‌اش درست اندازه‌اش بودند. کفش‌های کهنه‌ام را زیر میز جابه‌جا کردم و از او پرسیدم: «اسمت چیه؟» گفت: «مری مارگارت». بعد نگاهی جدی به من انداخت و پرسید: «چرا پاپا گفت تو باید نجات پیدا کنی. مگر گناهکارم؟» گفتم: «گناهکار نیستم. یتیمم. هر چند بعضی‌ها خیال می‌کنند این دو تا یکی هستند!». «مری مارگارت» پلک زد، شانه بالا انداخت و بعد، توجهش به بشقاب پُر از غذایش جلب شد. فکر کردم آیا او می‌داند چه قدر خوشبخت است که پدر دارد؟ نمی‌دانستم اگر پدرم زنده بود و می‌شنید که باید مرا نجات داد، چه می‌گفت! به ذهنم فشار آوردم و کوشیدم قیافه و صدای پدرم را به یاد بیاورم، اما نتوانستم» (ص ۱۴۳).

آن چه رمان «متشکر، از ته دل» اثر «جین بیوکن» را متمایز و حائز اهمیت کرده آن است که کاراکترها زمینه‌های روان‌شناختی، جامعه‌شناختی و فرهنگی خود را انعکاس می‌دهند و دیگر آن‌که، از آغاز تا پایان رمان به اقتضای موقعیت اسفبار و تنهایی روحی «هیتی» و نیاز زیاد به محبت، همواره همه چیز را دریچه نگاه و ذهن او به قیاس درمی‌آید. دائم در حال تحلیل و حتی اندازه‌گیری روابط عاطفی پیرامون خود است و در هیچ شرایطی موقعیت، تنهایی و آسیب‌پذیری‌اش را فراموش نمی‌کند، اما پیوسته در صدد ایجاد رابطه عمیق با دیگران و تغییر وضعیت خودش است و از این لحاظ، رمان جنبه‌های آموزشی و تربیتی هم دربردارد و خواندن آن حتی برای



بزرگسالان گیرا و تأثیرگذار است.

روح حساس و ذهن جست‌وجوگر و تحلیل‌گر «هیتی» که سهم بسزایی در شخصیت‌پردازی او دارد، در شرایط دشوار به کم‌ترین سهم عاطفی از زندگی هم بسنده می‌کند؛ گویی جز روح و روان خودش کسی ملازم او نیست. لذا اغلب به خودش دل‌گرمی می‌دهد. در حقیقت این آخرین راه برای یافتن همسانی‌های نسبی با دیگران است؛ وقتی از همه آدم‌ها ناامید می‌شود، یاد محبت و رابطه عاطفی عمیقی که با گربه خانگی‌شان به نام «کلود» دارد، می‌افتد که در اصل جایگزینی برای رابطه با انسان‌هاست:

«یاد کلود افتادم که در اسطبل بود. حتماً منتظر بود که برگردم و او را از سرمای اسطبل خلاص کنم. بعد، با یادآوری نامه هنری فکر کردم وقتی هنری جوابم کند و من از خانه‌شان بروم، دست کم کلود دلش برآیم تنگ می‌شود» (ص ۱۴۴).

موضوع رمان ساده، اما گیرا و کنش‌زا و ساختار اثر هم به تبعیت از آن ساده است. ضمناً شیوه روایت داستان هم عاری از هر گونه پیچیدگی است و همه چیز به صورت خطی پیش می‌رود. راوی داستان، خود «هیتی» است که حوادث دوران کودکی‌اش را در بزرگسالی نقل می‌کند. نکته مهم در این رابطه آن است که او به رغم سن و سال و موقعیت فعلی‌اش، داستان‌ش را با زبان، لحن و روح کودکان همان دوران روایت می‌کند. او در متن، هرگز از کودک بودن خودش بیرون نمی‌زند؛ بنابراین رمان حامل و حاوی پس‌زمینه‌های روان‌شناختی گروه سنی کاراکتر داستان است. این ویژگی از زبان و ترکیب نحوی جملات «هیتی» آشکار است:

«گمانم قیافه‌ام خیلی مضحک بود! ولی فکر کنم علتش این بود که تازه از خواب عمیق و پُر کابوس جادوگرهای بدجنس بیدار شده بودم و حالا داشتم سعی می‌کردم که از حرف‌های هنری سر در بیاورم! آن شب خواب دیدم سوار اسبی بالدار هستم. گربه‌ام «توتو» در بغلم خوابیده و من دارم به سرزمین «از» پرواز می‌کنم، در خواب، الیزابت دنبالم کرده بود و یک سره عین ورور جادو می‌گفت: «من کی خواستم این دختره بیاید این‌جا؟ من کی...»، خیس عرق سرد از خواب پریدم. در تختم ماندم و به صدای تپش تند قلبم گوش دادم. مدتی همان‌طور بی‌حرکت دراز کشیدم، بعد، پتوها را پس زدم و سر جابم نشستم. کلود کش و قوسی به بدنش داد و خمیازه کشید. انگار از این‌که مجبور است جای گرم و نرمش را ترک کند، دلخور است. به کلود گفتم: «باید به جای دراز کشیدن و زل زدن به سقف بلند شویم». لباس پوشیدم و به طبقه پایین رفتم» (صص ۷۹ و ۸۰).

رمان از لحاظ خلق شخصیت، «شخصیت‌پردازی» و ایجاد و انتقال موقعیت‌ها و حالات عاطفی، اثری زیبا و ماندگار است؛ تلاش نویسنده در رابطه با پردازش شخصیت «هیتی» و دیگران یک‌جانبه و یک‌سو نگرانه نیست. او همه ابعاد شخصیت‌ها را می‌بیند و صفات و خصوصیات خوب و بدشان را با هم نشان می‌دهد. به همین دلیل کاراکترهای «هیتی»، «الیزابت»، «هنری» و «مادربزرگ» و نیز کاراکترهای فرعی و کودکان و نوجوانان دیگر داستان همگی باورپذیر و حساس‌شدنی هستند.

به جرئت می‌توان گفت که در کم‌تر رمانی تا این اندازه به شکل گیرا و موجز و تأثیرگذار از حواس پنج‌گانه برای برون‌نمایی خصوصیات درونی کاراکتر محوری رمان استفاده شده است؛ «هیتی» می‌بیند و می‌شنود (اکثر صفحه‌های کتاب)، لمس می‌کند (صص ۱۳، ۳۵، ۳۶، ۸۳، ۱۱۶، ۱۲۲، ۱۳۲ و...)، می‌بوید (صص ۱۳۸ و...)؛ این بارها و بارها رخ می‌دهد و او متعاقباً تأثیرات خود را از این ادراکات و احساسات بر زبان می‌آورد و ذهن مخاطب را به اهمیت یا تراحم و آسیب‌رسانی پدیده‌ها، شرایط و داشته‌های محیط ارجاع می‌دهد.

«جین بیوکنن» به شکلی هنرمندانه و کاملاً داستانی موفق می‌شود کاراکترهایش را شخصیت‌پردازی کند و آن‌ها را با روح و روان خوانندگان اثر مانوس سازد. طرح یا پیرنگ حساب شده و هوشمندانه اثر به انسجام، باورپذیری و جذابیت رمان کمک فراوانی کرده است.

نویسنده هرگز ضمایم حاشیه‌واری را وارد داستان نمی‌کند و همه چیز را حول ظرفیت و پتانسیل عاطفی، ذهنی و داستانی اثر شکل می‌دهد. خواننده هم هرگز ذهنیت‌های او را در پس‌زمینه حضور کاراکترها، حوادث و حی در فضای داستان احساس می‌کند. لذا همه چیز به اقتضای طرح و پیرنگ منسجم و مرتبط رخ داده‌ها از درون و متناسب با خود وقایع شکل می‌گیرد.

تفکراتی اومانستی هم مخصوصاً در رابطه با کودکان بی‌سرپرست، در این اثر وجود دارد که به فضا سازی و برجسته شدن موضوع رمان کمک کرده است. مضافاً این‌که، هیچ حادثه اصلی یا فرعی اضافی در رمان وجود ندارد و از حاشیه‌گویی و تلیقات و تجویزات ضمنی هم اجتناب شده است. این ویژگی‌ها که به خلق هنرمندانه رمان جذاب، موجز، گیرا و خواندنی «متشکر، از ته دل» منجر شده، اثر فوق‌را ماندگار و حائز اهمیت کرده است.